



## بررسی و نقد نظر دستور نویسان در رابطه با وجه وصفی و فعل وصفی

فاطمه تقی نژاد<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری دانشگاه سلمان فارسی کازرون

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۱۵

### چکیده

فعل در زبان فارسی به دو صورت به کار می رود فعلی که به همه زمانها صرف می شود و دارای شخص، زمان و افراد است که به آن فعل صرفی می گویند و فعل وصفی که بدون زمان و شخص است؛ یعنی برای همه زمانها و همه اشخاص، به یک شکل به کار می رود. فعل وصفی و وجه وصفی در دستور زبان فارسی مورد بحث زیاد قرار گرفته و راجع به آن نظریات زیادی اعمال شده است. طبق یافته ها استنباط می شود که وجه وصفی ساختاری است که هم به صورت صفت فاعلی است و هم صفت مفعولی و در جمله، نقش وصفی یا قید حالت را ایفا می کند که با شرایط خاص می تواند به جای فعل به کار رود و با افعال دیگر در جمله همنشین شود ولی معادل و جانشین با همه افعال، قرار نمی گیرد. در این

پژوهش سعی می شود نظریات تعداد قابل توجهی از دستور نویسندگان در رابطه با وجه وصفی و فعل وصفی و اشکالی که در این دو مورد، مد نظر آنها بوده بررسی گردد و همچنین نشان دهد که وجه وصفی چگونه تبدیل به فعل وصفی می شود و فعل وصفی چگونه با افعال دیگر هم‌نشین می شود و آیا هم‌نشین شدن با جانشین شدن به یک معناست.

**واژه های کلیدی:** وجه وصفی، فعل وصفی، صفت مفعولی، صفت فاعلی، فعل، صفت، قید حالت.

### مقدمه و ضرورت تحقیق:

وجه وصفی و یا فعل وصفی، ساختاری است که از طرف دستور نویسندگان، راجع به آن نظریات گوناگونی داده شده است ولی تاکنون توضیح شفاف و روشنی که حل کننده این ساختار دستوری باشد ارائه نشده است.

عده ای از دستورنویسان، کاربرد آن را در جمله ناخوشایند و آن را مغایر با نگارش شیوا و رسای زبان فارسی می دانسته اند. (دائی جواد، ۱۳۳۸: ۵۹) که بخاطر ظاهر ناقص و ناتمام بودن آن است چون در واقع، شکل کامل یک فعل را ندارد و البته بهتر است که در جمله، وجه وصفی به کار برده نشود و شاید به همین دلیل است که عده ای معتقد بوده اند که کاربرد آن فقط مخصوص نوشته های شعری و ادبی است. (یار محمدی و..... ۱۳۷۰: ۲۲).

توضیحاتی که از طرف دستورنویسان، راجع به این ساختار دستوری ارائه شده است متفاوت بوده و در بعضی موارد با هم تضاد و تعارض داشته اند؛ چون عده ای از دستورنویسان از وجه وصفی نام برده اند و عده ای از فعل وصفی و اشکال گوناگونی برای هر کدام در نظر داشته اند. به همین دلیل می توان گفت این ساختار دستوری، بحث برانگیزترین عنصر قواعد در دستور زبان فارسی به شمار می رود.

عده ای فعل وصفی را جزء افعال اصلی می شمرده اند و عده ای دیگر، آن را وجهی مستقل ندانسته و آن را در زمره وجوه افعال دیگر قرار می داده اند. عده ای آن را با همه افعال، هم هم‌نشین قرار می داده اند و هم معادل و جانشین و عده ای معتقد بوده اند که

فعل وصفی اصلاً نمی تواند فعل باشد و جزء افعال طبقه بندی شود و فقط با شرایط خاصی می تواند به جای افعال به کار رود.

با توجه به این اختلاف نظریات و دیدگاههای متضاد، انجام یافتن این پژوهش، ضروری به نظر می رسد که به این سوالات پاسخ دهد: ۱- آیا وجه وصفی و فعل وصفی در جمله، ساختار یکسانی داشته اند یا متفاوت بوده اند و اگر متفاوت بوده اند وجه وصفی در چه صورتی می تواند تبدیل به فعل وصفی شود. ۲- فعل وصفی با چه افعالی در جمله همنشین می شود. ۳- آیا صرف همنشین شدن فعل وصفی به معنی جانشین شدن است و می تواند معادل با افعال دیگر در جمله باشد.

**پیشینه تحقیق:** در رابطه با فعل وصفی و اینکه از آغاز پیدایش به چه صورتی بوده مقاله ای نوشته شده تحت عنوان فعل وصفی و تحول آن در زبان فارسی از خسرو فرشید ورد که در این مقاله از سابقه فعل وصفی (که با واو یا بدون واو به کار می رفته)، فعل همنشین فعل وصفی که همه افعال و همه وجوه را با فعل وصفی، همنشین و معادل، قرار می دهد، عطف فعل وصفی، اسم مفعولها و فعلهایی که شبیه فعل وصفی اند یا کار فعل را می کنند و یا کار قید و صفت را (که فرشید ورد به آنها شبه فعل وصفی می گوید و دستورنویسان دیگر به آنها وجه وصفی می گویند)، سخن می گوید. در کتابهای دستوری دیگر هم کسی که بیشتر از بقیه راجع به وجه وصفی، بحث کرده باشد، دبیر سیاقی است که وجه وصفی را در کل، فعل به شمار نمی آورد بجز موردی که فعل، شناسه اش به قرینه حذف شده است و معتقد است که فعل وصفی با افعال دیگر همنشین نمی شود و معادل با آنها قرار نمی گیرد.

مقاله ای به این صورت که نظر دستورنویسان را در این رابطه نقد کند نوشته نشده است. در این پژوهش سعی می شود که نظریات این دستورنویسان که نسبت به بقیه در مورد وجه وصفی و فعل وصفی بیشتر بحث کرده اند و بقیه دستورنویسان را مورد بررسی و مقایسه قرار دهد و از بین دیدگاههای آنها، دیدگاه یا دیدگاههایی که از همه صحیحتر،

جامعتر و مطابق با قواعد صحیح زبان فارسی است برگزیند.

**روش تحقیق:** روش پژوهش به این صورت بوده که تعداد قابل توجهی کتابهای دستور مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و هر مطلبی در مورد وجه وصفی یا فعل وصفی در آنها آمده است استخراج شده و در این مقاله، بر اساس شباهتها کنار هم گذاشته شده و تفاوتها و اختلاف نظرها نیز تحلیل و توجیه شده اند، البته در بعضی از کتابهای دستوری در این رابطه، هیچ نظری داده نشده؛ مثل دستور سودمند، دستور شریعت، دستور سخن، دستور کاشف، دستور مشکوه الدینی و بعضی کتابهای دستوری دیگر که چون در این کتابها، راجع به این عنصر دستوری، هیچ نظریه ای ارائه نشده است در این مقاله، جزء منابع غیر مستقیم هم عنوان نشده اند و فقط کتابهایی در این مقاله جزء منابع معرفی شده اند که در آنها در این رابطه مطالبی، حتی اگر در حد چند خط کوتاه نوشته شده باشد و در این پژوهش سعی شده که همه اشکال و حالات وجه وصفی و فعل وصفی مورد بررسی قرار گیرد و در پایان هم در مورد همنشین شدن فعل وصفی یا افعال دیگر و اینکه آیا می تواند معادل و برابر با وجوه افعال دیگر قرار گیرد یا نه، بحث می شود.

**۱- تعریف وجه وصفی یا فعل وصفی از نظر دستورنویسان:** در رابطه با وجه وصفی و فعل وصفی از طرف دستورنویسان، نظریات گوناگونی ارائه شده است. نکته ای که وجود دارد این است که بعضی از آنها در کتابهای خود از وجه وصفی نام برده اند و بعضی دیگر از فعل وصفی، بنابراین به نظر می رسد که تفاوتی بین این دو از لحاظ ساختاری وجود داشته باشد چون اگر تفاوتی نبود همه از یک اصطلاح استفاده می کردند. اینک اشکالی که در مورد وجه وصفی مورد اتفاق دستورنویسان بوده است بیان می شود:

**۱-۱ وجه وصفی به صورت مفرد:** از آنجا که وجه وصفی، ساختاری بدون زمان و شخص است، به همین خاطر برای همه زمانها و همه اشخاص، به یک شکل و به صورت مفرد به کار می رود و این نظریه، مورد اتفاق همه دستورنویسان بوده است و در این رابطه، هیچ اختلافی با هم نداشته اند و همه آنها معتقد بوده اند که فعل وصفی، همیشه مفرد

است، فاعل آن چه مفرد باشد، چه جمع که در این زمینه فقط به یک مثال از آنها اکتفا می شود: «دیشب برادرانم به منزل آمده، درباره دانشکده صحبت کردند.» (بصاری، ۱۳۸۴: ۲۰۹) که آمده، وجه وصفی است و برادران فاعل آن می باشد.

**۱-۲ وجه وصفی به صورت صفت مفعولی:** اکثر دستورنویسان معتقدند که وجه وصفی، شکلی از فعل است که به صورت وصف یا صفت مفعولی به کار رود اما در معنی، فعل است. اینها وجه وصفی را صفت مفعولی می دانند. به این دلیل که صفت مفعولی تشکیل شده از فعل ماضی ساده+ پسوند «ه» این دسته از دستورنویسان، در این رابطه، تعاریف یکسانی دارند و مثالهای یکسانی به کار برده اند: «علی به کلاس آمده، کتاب را برداشته، رفت» (انزلی، ۱۳۶۶: ۸۷)؛ (بیر جندی، ۱۳۵۴: ۱۳۱)؛ (مولوی، ۱۳۵۹: ۲۳-۲۲)؛ (روایی، ۱۳۷: ۷۶)؛ (یوسفی، ۱۳۷۹: ۸۸)؛ (خزائی و میر میرانی، ۱۳۵۱: ۱۲۰-۱۱۹)؛ (پروین گنابادی، ۱۳۳۳: ۶۵)؛ (یزدگری، ۹: ۶۰)؛ (صالحی، ۱۳۷۱: ۶۰)؛ (دائی جواد، ۱۳۸۸: ۵۹)؛ (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۶: ۷۳)؛ (وزین پور، ۱۳۷۵: ۲۰۸)؛ (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۳۸)

احمد شفائی نیز می گوید: آنچه به نام «وجه وصفی» نامیده می شود، عبارت از صفات مفعولی است که از فعل مشتق گردیده (شفائی، ۱۳۶۳: ۸۹) فرشید ورد و ملک الشعراى بهار، فصل وصفی را اسم مفعولی می دانند که کار فعل می کند (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۶)؛ (بهار، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۵)

در رابطه با مثالی که این دسته از دستورنویسان آورده اند: علی به کلاس آمده، کتاب را برداشته رفت، همانطور که ملاحظه می شود در این مثال، دو گونه وجه وصفی به کار برده شده، آمده و برداشته، آنها این هر دو فعل و هر دو وجه را مثل هم قلمداد کرده و هر دو را شکلی از فعل می دانند که معتقدند که به صورت صفت مفعولی به کار برده شده است. در صورتی که آمده از فعل لازم گرفته شده است و برداشته از فعل متعدی: بنابراین مشخص می شود که وجه وصفی، صرفاً نمی تواند صفت مفعولی باشد بلکه صفت

فاعلی هم می تواند قلمداد شود که از بین دستورنویسان، نوروزی و فیروزمنش و... به این نکته، توجه کافی داشته و وجه وصفی را از صفت مفعولی متمایز می کنند؛ به این دلیل که صفت مفعولی، فقط از فعل متعدی گرفته می شود در صورتی که وجه وصفی می تواند هم از فعل لازم گرفته شود هم از فعل متعدی (نوروزی، ۱۳۷۳: ۶۲)؛ (فیروزمنش و..... ۱۳۶۴: ۶۳-۶۲)؛ بنابراین مشخص شد که این نظریه اکثر دستورنویسان که وجه وصفی را صفت مفعولی می دانند، نمی تواند نظریه درستی باشد چون بستگی دارد به اینکه از چه نوع فعلی، گرفته شده باشد.

### ۱-۳ وجه وصفی زبان فارسی تقلیدی از وجه وصفی زبان فرانسه: در زبان

فرانسه، وجه وصفی، به این صورت ساخته می شود که شناسه *ons* از اول شخص جمع، حذف می کنند و به جای آن حرف *ant*، آورده می شود. مثال :  
*parl=parlons=parler* (*parlant*) که در فارسی هم به همین صورت است چون از آخر فعل ماضی ساده، شناسه، حذف می شود و به پایان آن پسوند «ه» اضافه می شود و در واقع، در وجه وصفی، ساختار حذف و اضافه صورت می گیرد چون از قسمت آخر آن یک بخش حذف می شود و به جای آن، بخش دیگری اضافه می شود و به همین دلیل گفته می شود که وجه وصفی در فارسی می تواند تقلیدی از وجه وصفی زبان فرانسه باشد و چون وجه وصفی، از دو بخش، تشکیل شده می توان گفت، یک ساختار دورگه یا ترکیبی است. احمد شفائی هم در همین رابطه می گوید: «این اصطلاح به تقلید از گرامر زبان فرانسه آمده و اصولاً فاقد جنبه علمی است و در آن، اثری از مناسبات گوینده با طرز اجرای عمل، احساس نمی شود، و در ادامه می گوید: «آنچه به نام «وجه وصفی» نامیده می شود، عبارت از صفات مفعولی است که از فعل مشتق گردیده و با وجودیکه جزء سیستم افعال به شمار می رود، در شمار صفات و اسامی نیز داخل می شود و در حقیقت، یک زمره هیبرید کلمات می باشد»

او همچنین می گوید: وجه وصفی، فقط در ظاهر، مثل صفت مفعولی است ولی از نظر معنا

و وظیفه گرامری، ارتباطی با صفت مفعولی ندارد. (شفائی، ۱۳۶۳: ۸۹ و ۱۱۷-۱۱۶) کلمه هیبرید به معنی گیاه پیوندی است و در ساختار وجه وصفی هم در واقع می توان گفت نوعی پیوند، صورت گرفته است و در مورد اینکه شفائی، وجه وصفی را از لحاظ گرامر، ارتباطی با صفت مفعولی نمی داند، شاید بخاطر این باشد که تا حدی به قضیه اینکه از چه نوع فعلی لازم یا متعدی، گرفته شده باشد واقف بوده است.

**۴-۱ وجه وصفی به صورت، صفت و در معنی، فعل:** بعضی از دستورنویسان، معتقد هستند که وجه وصفی به ظاهر، صفت است ولی معنای فعل می دهد. این دسته از دستورنویسان، وجه وصفی را صرفاً صفت مفعولی قلمداد نمی کنند بلکه آن را مطلقاً صفت عنوان می کنند که در واقع، این دیدگاه می تواند دیدگاه درستی باشد با توجه به اینکه وجه وصفی هم می تواند از فعل لازم گرفته شده باشد و هم از فعل متعدی بنابراین هم می تواند صفت فاعلی باشد و هم صفت مفعولی.

دستورنویسانی که چنین عقیده ای دارند عبارتند از محمد جواد مشکور که در کتاب دستور نامه خود این مثال را آورده است: «بهرام از راه رسیده، با همه احوالپرسی کرد» (مشکور، ۱۳۵۰: ۹۷)؛ (طالقانی، ۱۳۴۷: ۳۷)؛ (طالقانی، ۱۳۴۸: ۴۸)؛ (شهبازی، ۱۳۶۴: ۵۰)؛ (ناظمی، ۱۳۳۹: ۵۴)؛ (روایی و معصومی گیوی، ۱۳۶۱: ۴۹)؛ (قریب و...، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۷)؛ (معینیان، ۱۳۶۹: ۱۴) بنابراین مشخص می شود که وجه وصفی را به کل می تواند صفت قلمداد کرد اعم از اینکه صفت فاعلی باشد یا صفت مفعولی.

**۵-۱ وجه وصفی به عنوان صفت فاعلی:** از بین دستورنویسان، خیام پور، وجه وصفی را صفت فاعلی می داند بدون توجه به اینکه از چه نوع فعلی گرفته شده باشد. او می گوید: «با افزودن «های» مختلفی به آخر ماضی مطلق، نوعی صفت فاعلی حاصل می شود که آن را وجه وصفی می نامند مثل: رفته، گفته، دیده و غیر آنها: (ای رفته پی صید غزالان سوی صحرا) (خیام پور، ۱۳۹۳: ۵۶) چنانکه ذکر شد با توجه به بحث فعل لازم و متعدی، این نظریه نمی تواند صحیح باشد.

## ۱-۶ وجه وصفی، شکل ناقصی از یک فعل: بعضی از دستورنویسان، وجه وصفی را

شکلی ناقص از یک فعل می دانند علت آن هم این است که وجه وصفی در واقع تشکیل شده از فعل ماضی ساده+ پسوند «ه» که پس از آن هیچ شناسه ای وجود ندارد که زمان، شخص و افراد آن را نشان دهد. بنابراین می تواند شکلی ناتمام از یک فعل باشد که به نظر می رسد نظریه درستی باشد.

همایونفرخ، وجه وصفی را به صورت طریقه ناقص، معرفی می کند و می گوید: «این نوع استعمال، اساساً طریقه نیست چون در ادای مقصود و معنی، فاعل یک نفر و چندین فعل، از او به صدور می آید که زمان آن یکی باشد و برای پیشگیری از تکرار یکنواخت فعلهای با ضمیر، افعال را به شکل اسم فاعل یا اسم مفعول در آورده، آخرین فعل را تمام آورند. مثال: چون خسرو از خواب برخاسته، دست و روی خود را شسته، لباس پوشیده، از خانه بیرون رفت (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۱۹) خیام پور، وجه وصفی را یک جا، صفت فاعلی می داند که ذکر شد و در جای دیگر بیان می کند که وجه وصفی، شبه فعل است یعنی کلمه ای که دلالت می کند بر انجام گرفتن یا انجام نگرفتن کاری در زمانی نامعین که مثل فعل عمل می کند ولی بر زمان معین دلالت ندارد. مثل: بهرام از مدرسه برنگشته، من از خانه بیرون رفتم. که در این مثال، وجه وصفی برنگشته، در زمان گذشته به کار رفته ولی دلالت بر آن ندارد و فعل رفت، زمان آن را تعیین می کند (خیام پور، ۱۳۹۳: ۶۸). از آنجا که همراه با وجه وصفی، هیچ شناسه ای وجود ندارد، خود به تنهایی نمی تواند تعیین کننده زمان انجام فعل باشد و فقط از طریق فعلی که پس از آن در پایان جمله می آید می توان زمان آن را مشخص داد چون در واقع، وجه وصفی، خود به تنهایی نه از لحاظ زمانی و نه از لحاظ معنایی، نمی تواند جنبه مستقل داشته باشد.

## ۱-۷ وجه وصفی به عنوان قید حالت: بعضی از دستورنویسان، وجه وصفی را در

جمله، قید حالت در نظر می گیرند. این نظریه، نظریه ای درست است چون وجه وصفی می تواند کیفیت و حالت انجام گرفتن فعل را توسط فاعل نشان دهد که در متون ادبی،



مصدق‌های فراوانی برای این نقش وجه وصفی وجود دارد. محمود شفیعی در این رابطه، به کتاب شاهنامه، استناد می‌کند:

حکیم، این جهان را چو دریا نهاد **برانگیخته**، موج از او تند باد  
(شفیعی، ۱۳۴۳: ۲۳۴)

مشکور نیز در دستورنامه خود مثالی از گلستان سعدی می‌آورد که وجه وصفی در بیان حالت به کار برده شده است: «مردی بر لب دریا نشسته بود برهنه و **موی بالیده**» (مشکور، ۱۳۵۰: ۲۷۶-۲۷۵). تعداد دیگری از دستورنویسان نیز وجه وصفی را به منزله صفت یا قیدی برای فعل دوم می‌دانند: استاد **آمده**، به درس شروع کرد (دائی جواد، ۱۳۳۸: ۵۹)؛ (خزائی و میر میرانی، ۱۳۵۱: ۱۹)؛ (ابیرجندی، ۱۳۵۴: ۱۳۲)؛ (نوروزی، ۱۳۷۳: ۶۲). خیام پور، وجه وصفی را شبه فعل می‌داند که این شبه فعل، حالت را نشان می‌دهد بدون آنکه بر زمان معین، دلالت کند: «کشیشان (هرگز **نیاززده آب**)» که نیاززده، شبه فعلی است که حالت را نشان می‌دهد. (خیام پور، ۱۳۹۳: ۸۹-۸۸). فرشید ورد، معتقد است که فعل وصفی در آغاز پیدایش، نوعی قید بوده که به تدریج به صورت فعلی غیر تابع در آمده و همنشین فعلی دیگر شده است نه تابع آن (فرشید ورد؛ ۱۳۹۱: ۶۷) شفائی، وجه وصفی را ظرف فعلی می‌نامد و معتقد است که در جمله نقش قید حالت یا گزاره درجه دوم را بازی می‌کند. (شفائی، ۱۳۶۴: ۱۱۷-۱۱۶) همانطور که ملاحظه می‌شود در این مثالها پس از وجه وصفی، هیچ حرف ربطی نیامده و حالت عمل فاعل را نشان می‌دهد.

**۱-۸ وجه وصفی به صورت عبارت وصفی:** ساختار دیگری که وجه وصفی در زبان فارسی می‌تواند داشته باشد به صورت عبارت است که تشکیل می‌شود از چند حرف و فعلی که به صورت ناتمام هست و پس از آن پسوند «ه» آمده که این شکل از وجه وصفی هم معمولاً در جمله، نقش قید حالت را ایفا می‌کند. چیزی که خانلری به عنوان وجه وصفی، توصیف می‌کند: ساختاری به همین صورت است که چند کلمه را با همدیگر در جمله می‌آورد: «من خود، آن پیر تو را دیده ام، به زمین کنعان، **بر سر بالایی نشسته**،

می گریست» (خانلری، ۱۳۷۴: ۳۳۶). بنابراین مشخص می شود که وجه وصفی از لحاظ شکل و ساختار، دچار تحولات خاصی شده و یکی از این ساختار هایش هم می تواند به همین صورت باشد و این ساختار از وجه وصفی، هم معقول است و هم در زبان فارسی در متون سنتی و معاصر، مصداق های فراوانی داشته است.

## ۲- وضعیت قرار گرفتن وجه وصفی در جمله

۲-۱ نیابوردن واو بعد از وجه وصفی به دلیل قید بودن آن: همانطور که می دانیم قید کلمه ای است که به فعل، صفت یا مسند، مفهوم دیگری علاوه بر مفهوم خود اضافه می کند و در واقع به عنوان مکمل مفهوم جمله به کار می رود ولی هیچ وقت پس از آن حرف واو نمی آوریم مثلاً در جمله علی تند می نویسد، که تند، قید حالت به حساب می آید پس از آن هیچ وقت واو می آوریم چون نظم جمله از لحاظ دستوری به هم می ریزد. دستورنویسان نیز به این نظریه، اذعان دارند و بعد از وجه وصفی، که به عنوان قید در نظر می گیرند، واو نمی آورند که مثالهایی که قبلاً در این رابطه ذکر شد موید این مطلب است: (دائی جواد، ۱۳۳۸: ۵۹)؛ (صمصامی، ۱۳۴۶: ۳۹۳)؛ (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۵۶)؛ (فیروزمنش و.....، ۱۳۶۴: ۶۲)؛ (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۰: ۵۷).

۲-۲ نیابوردن واو بعد از وجه وصفی به دلیل شکل ناقص بودن آن: از آنجا که وجه وصفی، شکلی ناقص از یک فعل است و به تنهایی، جنبه مستقل ندارد و نمی تواند هیچ کدام از موارد شخص، زمان و افراد را نشان دهد، بنابراین پس از آن، هیچ کدام از حروف ربط، نمی تواند بیاید.

همایونفرخ فعل وصفی را نوعی طریقه ناقص می داند و منحصرأً به همین دلیل معتقد است که بعد از آن نباید حرف عطف واو آورده شود و می گوید: فقط در صورتی که فعل به صورت تمام و کامل آورده شود، پس از آن واو عطف می آید (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۱۹). این نظریه نیز نظریه ای درست است. چون بعداً خواهیم دید که وقتی که وجه وصفی تبدیل به فعل وصفی (فعلی که شناسه اش به قرینه حذف شده باشد و بجای فعل اصلی به

کار رود) شود، پس از آن می تواند واو بیاید.

۲-۳ **نیابردن واو بعد از وجه وصفی به دلیل صفت بودن آن:** همانطور که می دانیم صفت، کلمه ای است که یک اسم را توصیف می کند، یا خصوصیت آن را نشان می دهد یا مطلبی به مفهوم آن اضافه می کند و طبق ساختاری که در جمله دارد، هیچ گاه پس از آن، واو نمی آید مثلاً در جمله قرآن، کتاب مقدس است، کلمه مقدس، صفت برای کتاب است ولی طبق دستور زبان و قواعد نگارش، هیچ گاه پس از مقدس، حرف واو آورده نمی شود. از بین دستورنویسان، دبیر سیاقی وجه وصفی را به جز دو مورد «حذف به قرینه» و «حذف جزء دوم سوم شخص مفرد ماضی نقلی بدون قرینه» فعل به شمار نمی آورد و معتقد است که «وجه وصفی» همانطور که از نامش پیداست، فعل نیست، وصف است و این وصف، خواه به صورت مفرد به کار رود یا مرکب، باید در مقام توصیف و همراه موصوف خود یا به جای آن باشد» او در ادامه می گوید: «یک وجه وصفی مرکب، اگر بر جمله ای مقدم شود و فاعل آن جمله قرار گیرد، بدیهی است که نباید به کمک حرف واو» به آن جمله پیوندند. همانطور که اگر، «صفتی» یا «صفت موصوفی» مقدم بر جمله ای شود و فاعل آن جمله باشد، نیازمند واو عاطفه نیست. (دبیر سیاقی، ۱۳۵۲: ۴۷-۴۳) که این نظریه دبیر سیاقی از لحاظ قواعد زبان فارسی می تواند نظریه درستی باشد.

۲-۴ **در رابطه با آوردن چند وجه وصفی، پشت سر هم:** با توجه به اینکه در موارد قبل عنوان شد که وجه وصفی می تواند صفت یا قید حالت باشد، بنابراین می توان در یک جمله، هم یک وجه وصفی و هم چند وجه وصفی را پشت سر هم آورد و هر دو حالت صحیح می باشد. همچنانکه در زبان فارسی می توانیم چند قید و یا چند صفت را در جمله، پشت سر هم بیاوریم؛ علی بسیار خوب می نویسد که ۲ قید پشت سر هم آمده است و در مورد تعدد صفت هم می توان این مثال را آورد: خرگوش سفید زیبا، روی زمین خوابیده است. اکثر دستورنویسان معتقد به آوردن چند وجه وصفی پشت سر هم بوده اند که لازم به ذکر است که در اینجا یک تداخل و تشابهی ایجاد می شود و آن هم شباهت بین وجه وصفی و فعل وصفی (فعلی که قسمت دوم آن به قرینه حذف شده است) که این تعدد

یعنی پشت سر هم آوردن را هم در مورد وجه وصفی به کار می برده اند و هم در مورد فعل وصفی؛ منتها با این تفاوت که پس از وجه وصفی، هیچ حرف واوی آورده نمی شود ولی پس از فعلهای وصفی می تواند واو بیاید و می تواند هم نیاید البته بعداً خواهیم دید که در زبان فارسی، فعلی تحت عنوان فعل وصفی نداریم و ما فقط فعلی را داریم که قسمت دوم آن به قرینه حذف شده است و به جای فعل اصلی بکار رفته است که پس از آن، واو هم می تواند بیاید و هم می تواند نباید. در مورد آوردن چند وجه وصفی پشت سر هم، از طرف دستورنویسان، ۲ گونه مثال آورده شده است که می توان آنها را اینگونه بیان کرد: وجه وصفی هایی که همگی در یک زمان انجام یافته اند و وجه وصفی هایی که در زمانهایی پشت سر هم انجام یافته اند:

مثال از وجه وصفی هایی که در یک زمان انجام یافته اند: «استاد نشسته، ردا به دوش کشیده، درس می داد (بیرجندی، ۱۳۵۴: ۱۳۳-۱۳۱) «و من خجالت زده، در مقابل مادرش، ایستاده، صدای پدرش را می شنیدم» (شهبازی، ۱۳۶۴: ۵۰) و وجه وصفی هایی که در زمانهایی پشت سر هم انجام یافته اند: «چون خسرو از خواب برخاسته، دست و روی خود را شسته، لباس پوشیده، از خانه بیرون رفت» (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۱۹) فریدون کتاب را خریده، آن را خوانده، به برادرش داد» (صمصامی، ۱۳۴۶: ۳۹۳-۳۹۲)

که در جمله فوق، خریده و خوانده، وجه وصفی است که به صورت صفت مفعولی پشت سر هم آمده است.

دانشجو وارد شده، سلام کرده، سر جای خود نشست(شفائی، ۱۳۶۳: ۱۱۷) که وارد شده و سلام کرده، وجه وصفی هایی است که به صورت صفت فاعلی پشت سر هم آمده است.

فعل وصفی (یعنی فعلی که شناسه اش به قرینه، حذف شده باشد) را هم به صورت متعدد و پشت سر هم می آورده اند: «نواب بنده پرور، متغیر و برآشفته شده از کرسی برخاسته

و حاکم را گرفته و بر زمین زده و کفش بر دهنش زده و دشنام بسیار به او داد. (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۵) «کسی که در لغزش پای نغش زده و چون حق را شناخت در بازگشت به حق درنگ نکرده، به جان آزمند نباشد به فهم اندک بسنده نکند» (بصیریان، ۱۳۹۰: ۱۰۶-۱۰۵)

«در سرای مغان، رفته بود و آب زده نشسته پیرو صلابی به شیخ و شاب زده (مشکور، ۱۳۵۰: ۲۷۷)

همانطور که ملاحظه شد در این مثالها، چند فعل وصفی آورده شده که جزء دوش به قرینه حذف شده و در زمانهایی پشت سر هم انجام یافته اند. ولی بعضی از دستورنویسان معتقد هستند که در جمله، بیشتر از یک فعل وصفی نباید بیاید. از جمله: (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۶: ۷۳)؛ (انزلی، ۱۳۶۶: ۸۸)؛ (فیروزمنش و... ۱۳۶۴: ۶۲) که البته برای این دیدگاه خود دلیل خاصی نیاورده اند.

طبق مثالهای ذکر شده مشخص شد که پس از وجه وصفی، واو نمی آمده ولی پس از فعل وصفی (فعلی که شناسه اش به قرینه، حذف شده) هم می توانسته واو بیاید و هم نیاید. این مواردی که تا اینجا ذکر شد در مورد وجه وصفی بود و اشکالی که می تواند در جمله داشته باشد. از اینجا به بعد در مورد فعل وصفی بحث خواهد شد و اینکه در جمله به چه شکلی می تواند بیاید و چه ساختاری برای آن در جمله قابل قبول است و چه ساختارهایی قابل رد کردن.

از آنجا که فعل وصفی، فعلی ناتمام است و پس از آن هیچ شناسه ای وجود ندارد که شخص، زمان و افراد آن را نشان دهد، بنابراین به نظر می رسد که نمی تواند جزء افعال طبقه بندی شود و هر جا که در جمله ای هم آن را به نام فعل وصفی نام می برند در واقع فعلی است که قسمت دوش به قرینه حذف شده است.

شکلی که اینک برای فعل وصفی آورده می شود آوردن حرف واو است که بعد از این فعل، هم می تواند بیاید هم نیاید و در هر دو حالت، جمله، صحیح می باشد.

### ۳- آوردن واو بعد از فعل وصفی: «باران رحمت بی حسابش، همه جا رسیده و

خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده» (پژوه، ۱۳۴۶: ۷۱) «آنها تاکیدن با ما همکاری

نکرده و از این به بعد هم نمی کنند. من همیشه به تو اعتماد داشته و اکنون هم دارم»

(وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۳۹) و بعضی مواقع، آوردن حرف واو، خیلی ضروری می شود:

«من با او در این باره صحبت نکرده و نمی کنم» (همان: ۳۸) البته وحیدیان کامیار

حرف ربط بعد از فعل وصفی را منحصر به واو نمی داند بلکه حروف دیگر هم پس از آن

می آورد: کتاب را خوانده اما مطالبش را نفهمدم (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۰: ۵۷)

طبق این مثالها مشخص شد که بعد از فعل وصفی می تواند واو بیاید و هیچ محدودیتی

ندارد. چون این افعال در واقع، افعالی هستند که قسمت دومشان به قرینه حذف شده است.

البته وحیدیان کامیار برای واو آوردن بعد از افعال وصفی موجود در جمله، در جای دیگر

مثالی می زند که بنظر نمی آید صحیح باشد: «قیچی را برداشته و به باغچه رفته و به

دسته گل چیدم» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۳۸) همانطور که ملاحظه می شود در این جمله

برداشته و رفته هر دو صفت هستند که اولی صفت مفعولی و دومی صفت فاعلی است

بنابراین این هر دو، وجه وصفی ای هستند که به صورت صفت در دو جمله ظاهر شده اند

و پس از آنها نمی تواند واو بیاید. و «واو» فقط بعد از فعلی که جزء «دومش» به قرینه

حذف شده باشد به کار می رود که در آن صورت آن فعل بتواند با فعل دیگر در جمله در

ارتباط قرار گیرد و در آن موقع، بعد از آن می تواند واو بیاید.

در این جمله هم آوردن واو غلط می باشد چون پسندیده، وجه وصفی است نه فعل وصفی:

«شزبه آن را پسندیده و لازم گرفت» (خزائی و میر میرانی، ۱۳۵۱: ۱۱۹) چون پسندیده

وجه وصفی ای است که به صورت صفت مفعولی ظاهر شده است و در جمله نقش صفت

دارد.

### ۴- منشا پیدایش فعل وصفی و همنشین آن: اکثر دستورنویسان، فعل وصفی را

وجهی مستقل نمی دانند و آن را با افعال دیگر، همنشین قرار می دهند و معتقد هستند که

زمان، شخص و افراد مربوط به فعل وصفی، توسط فعلی دیگر که پس از آن به صورت کامل در جمله آورده شده است تعیین می شود و در واقع، فعل وصفی، تابعی از آن فعل در جمله می باشد. از بین دستورنویسان، فقط تعداد کمی از آنها، فعل وصفی را فعلی مستقل و آن را جزء وجوه اصلی یعنی اخباری، التزامی، امری، شرطی، وصفی و مصدری می دانند (پروین گنابادی، ۱۳۳۳: ۶۵) از نظر اکثر آنها، فعل وصفی، تابعی از وجوه دیگر افعال است که می توان این طبقه بندی را انجام داد:

۱-۴ **وجه وصفی در زمره وجوه اخباری، التزامی و امری:** عده ای از دستورنویسان، وجوه اصلی افعال را همان وجوه اخباری، التزامی و امری می دانند و معتقد هستند که سه وجه وصفی، مصدری و شرطی در زمره آنهاست و آنچه وجه وصفی گفته شده از نظر زمان و وجه، قابل تاویل به فعل بعد از خود است. (معینیان، ۱۳۶۹: ۱۴۲)، (وفایی، ۱۳۹۰: ۲۹). که این کاربرد نمی تواند صحیح باشد و وجه وصفی را نمی توان به جای هیچ کدام از این افعال قرار داد. به این دلیل که وجه وصفی خود شکلی ناقص از یک فعل است و نمی تواند به جای افعالی که شکل کامل دارند به کار رود.

۲-۴ **وجه وصفی تابعی از وجه اخباری:** عده ای وجه وصفی را فقط تابعی از وجه اخباری می دانند نه وجوه دیگر «او همیشه عینکش را بر چشم زد، مطالعه می کند که آن را اینطور تعبیر می کند: او همیشه عینکش را بر چشم می زند و مطالعه می کند (یوسفی، ۱۳۷۹: ۷۱)؛ (صمصامی، ۱۳۴۶: ۳۹۳-۳۹۲) که این کاربرد نیز اشتباه است.

۳-۴ **وجه وصفی تابعی از تمام وجوه (ماضی مطلق، مضارع اخباری، مضارع التزامی، ماضی استمراری، مستقبل و امر):**

- ۱- ماضی مطلق: آقا لطف ... بر گوشم **نهاده**، گفت: نهاده به جای نهاد
- ۲- مضارع اخباری: در همه دنیا وقایع عمده آن سال را بعضیها در یک کتاب **نوشته**، انتشار می دهند. «نوشته» به جای می نویسند.
- ۳- مضارع التزامی: عاقبت مرافعه به این ختم شد که **پهودی**، یک صد دینار، به تاجر **داده**،

از کلیه حقوق خود بگذرد «داده» به جای «بدهد».

۴- ماضی استمراری: من هر روز به پارک **رفته**، قدم می زدم «رفته» به جای «می رفتم».

۵- مستقبل: سیمین فردا به بیمارستان **رفته**، از نسرین عیادت خواهد کرد.

«رفته» به جای «خواهد رفت»

۶- امر: سیمین به بیمارستان **رفته!** از نسرین عیادت کن. «رفته» به جای «برو»

(انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۶: ۷۴-۷۳). فرشید ورد نیز فعل وصفی را با همه این افعال، همنشین و جانشین قرار می دهد و معتقدست که وجه وصفی نه مستقلست نه تابع زیرا اگر چه به فعلی دیگر که آن را فعل همنشین می نامند نیاز دارد اما متمم و تابع آن نیست بلکه موازی و همسان و همنشین آنست از این رو وجه وصفی را امروز می توان وجه جانشین یا وجه همنشین نامید زیرا جانشین و همنشین افعال دیگر است» و در ادامه می گوید «فعل وصفی امروز دیگر جنبه وصفی ندارد بلکه تنها جانشین افعال دیگر می شود و می توان آن را فعل جانشین یا فعل مشترک نامید» (فرشیدورد، ۱۳۹۱: ۶۸-۶۷) البته بحث همنشین قرار دادن و معادل یا جانشین قرار دادن به کلی متفاوت است چون در همنشین شدن فعل وصفی (فعلی وصفی ای که شناسه اش به قرینه حذف شده باشد) به هر زمانی که باشد، می تواند با هر فعل دیگری همنشین شود ولی به جای آن و معادل با آن نمی تواند قرار گیرد چون فعل وصفی، خودش فعلی است که ناقص و ناتمام است و مسلماً چنین فعلی نمی تواند به جای فعل دیگری که خود کامل است قرار گیرد که فرشیدورد همنشینی و جانشینی را یکی دانسته است که این نظریه، اشتباه است.

۴-۴ **فعل وصفی تابعی از ماضی نقلی:** بعضی مواقع، فعل وصفی می تواند به جای فعل ماضی نقلی ای به کار برود که جزء دومش به قرینه حذف شده باشد. عده ای از دستورنویسان چنین عقیده ای دارند و وجه وصفی را تابعی از ماضی نقلی می دانند؛ یعنی معتقدند که وجه وصفی به جای ماضی نقلی به کار رفته است. ابوالقاسمی در دستور تاریخی خود در همین رابطه می گوید: «خود ماده نقلی، در جمله های به هم پیوسته، به



جای فعل جمله یا جمله های نخستین به کار می رود. از کننده فعل و یا از فعل جمله پایانی، دانسته می شود که ماده نقلی، به جای چه فعلی به کار رفته است (در دستور زبان فارسی به این فعل، فعل وصفی گفته اند)

از لاغ شاه و آق شاه بعد از او به سه روز، از تاتار **گریخته**، آنجا رسیدند. (دلاوران طرفین، پای جلادت پیش **نهاده**، آتش حرب مشتعل گردید) (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۰۸).

مشکور می گوید: حرف «ه» در آخر این افعال علامت وجه وصفی است که غالباً همان ماضی نقلی است: «**بهرام از راه رسیده**، با همه احوالپرسی کرد

کتاب را **باز کرده**، خواندم  
رختخواب را **انداخته**، خوابیدم  
(مشکور، ۱۳۵۰: ۹۸-۹۷)

البته در این مثالهایی که ذکر شد، هیچ کدام از این موارد به نظر نمی رسد که فعل وصفی ای باشد که از ماضی نقلی گرفته شده باشد و شناسه اش حذف شده باشد بلکه به نظر می رسد همگی، وجه وصفی ای باشند که در جمله نقش صفت یا قید حالت دارند.

**۵- هماهنگ نبودن فعل وصفی از لحاظ زمانی با فعل همنشین:** بعضی مواقع، فعل وصفی در جمله با فعلی همنشین می شود که از لحاظ زمانی هیچ تطابقی با آن ندارد البته این ساختار می تواند ساختار درستی باشد چون فعل وصفی با آن فعل فقط همنشین می شود ولی به جای آن به کار نمی رود و یا معادل و برابر با آن نیست که برای این عنوان موارد خاصی وجود دارد:

**۱-۵ فعل وصفی معادل ماضی بعید و فعل همنشین، ماضی استمراری:** مهد او را کنار گرفته، بوسه همی داد. (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۳).

**۲-۵ فعل وصفی معادل ماضی مطلق و همنشین، ماضی استمراری:** به فرعانه رسید و در قصبه ارس ساکن شده و از احوال با خبر، به هر وقت جانب خنجد می رفت (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۳)

**۳-۵ فعل وصفی معادل ماضی نقلی و فعل همنشین مضارع اخباری:** چون این خبر به

عین الحیوه رسید که پدرش **گریخته** می آید شاد شد. **گریخته** یعنی **گریخته** است. (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۴) و حیدیان کامیار نیز معتقد است که همشیه لزوماً فعل وصفی از نظر زمانی با فعل پایانی مطابقت نمی کند. مثلاً ممکن است فعل وصفی برگزیده دلالت کند و فعل پایانی بر مضارع: «آنها تاکنون با ما **همکاری نکرده** و از این به بعد هم نمی کنند. ما قبلاً در این باره **صحبت کرده** و اکنون نوبت اقدام است» و در ادامه می گوید: معمولاً در صورتی فعل وصفی از نظر زمان می تواند با فعل پایانی مطابقت نداشته باشد که همان باشد یا با قرینه ای همراه باشد: ما به شما بسیار **زحمت داده** اما دیگر نمی دهیم. باید به دیدن او رفته یا با او صحبت کنید. (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۳۹)

این مورد صحیح می باشد چون فعل وصفی می تواند با هر فعل دیگری که از لحاظ زمانی با خودش هماهنگی نیست، هم نشین شود و بین فعل وصفی و فعل پس از آن، حرف واو یا حروف دیگر چنانکه در مثالهای بالا آمده است مثل «یا» «و» و «اما» می تواند قرار گیرد و اگر دقت شود در تمام این موارد که از فعل وصفی، با عنوان فعل، یاد شده است همگی افعالی هستند که قسمت دوم یعنی شناسه شان به قرینه حذف شده است.

**۶- برابر بودن فعل وصفی از لحاظ زمانی با فعل هم نشین:** بعضی از دستورنویسان، فعل وصفی را از لحاظ زمانی، به طور کامل با فعل بعد از آن برابر می دانند و معتقدند که بعد از فعل وصفی، فعل به هر زمان که باشد، فعل وصفی هم به همان زمان تاویل می شود. این نظریه نمی تواند نظریه درستی باشد. چون چنانکه گفتیم فعل وصفی در صورتی می تواند جزء افعال قرار گیرد و به جای فعل اصلی به کار رود که وقتی در یک جمله، به وسیله حروفی، به فعل دیگر در جمله معطوف می شود جزء دومش را به قرینه محذوف بدانیم و گرنه فعلی که خود، هیچ شکل مستقلی ندارد و در واقع هم از لحاظ ظاهر ساختاری و هم از لحاظ معنایی، ناقص و نیمه تمام است، هیچ وقت نمی تواند معادل و برابر با فعل دیگری که به وسیله حرف ربط با آن هم نشین شده قرار گیرد مثلاً در این جمله ای که عباسعلی مولوی، مثال زده، هیچ وقت برگشته با برود معادل و برابر نیست

«شاید ایرج از دبیرستان برگشته به مسافرت برود» (مولوی، ۱۳۵۹: ۲۲-۲۳) اولاً برگشته، فعل وصفی نیست، وجه وصفی است چون نقش وصفی دارد دوم اینکه چون برگشته، هیچ زمان خاصی را نشان نمی دهد مسلماً نمی تواند با برود که سوم شخص مفرد مضارع التزامی است و دارای شخص، زمان و افراد می باشد، معادل و برابر شود. بنابراین کاربرد وجه وصفی، در جمله به این شکل کاملاً اشتباه می باشد و اینکه فرشید ورد وجه وصفی را موازی و همسان و همنشین با فعل بعد از آن می داند و معتقد است فعل وصفی، فعل جانشین یا فعل مشترک است (فرشید ورد، ۱۳۹۱: ۶۸-۶۷) نظریه درستی نمی باشد و فعل وصفی (فعلی که قسمت دومش به قرینه حذف شده است) فقط می تواند با فعل دیگر در جمله همنشین شود که از لحاظ زمانی مثل خودش باشد و در این صورت می تواند معادل با آن هم بشود هم از نظر معنایی و هم از نظر ساختاری؛ مثل: علی غذا **خورده** و به مدرسه رفته است که خورده فعل وصفی است که جزء دومش به قرینه حذف شده است و مسلماً می تواند با رفته است، هم همنشین و هم معادل و برابر شود و شاید علت اینکه ادیب طوسی معتقد بوده زمان فعل وصفی و فعل همنشین، لازم است هماهنگ باشد به همین دلیل بوده (ادیب طوسی، ۱۳۱۲: ۱۰۱) چون فعل وصفی خودش هیچ زمانی ندارد، نمی تواند نه تعیین کننده زمان برای خود باشد و نه زمان برای فعل بعد از خود، پس بهتر است که با فعلی که در جمله همنشین می شود هم هماهنگ باشد و هم معادل و هماهنگ و معادل شدنش هم فقط از طریق وجه وصفی ای که جزء دومش به قرینه حذف شده که با فعل کامل که جزء دومش حذف نشده، همنشین شود.

**۷- وجه وصفی را فعل ندانستن:** با توجه به مواردی که در قبل ذکر شد مشخص می شود که وجه وصفی می تواند ساختاری مجزا از فعل وصفی داشته باشد و در واقع وجه وصفی همان است که در جمله می تواند نقش قید حالت یا صفت را ایفا کند که صفت هم به ۲ صورت بود صفت فاعلی و صفت مفعولی و وجه وصفی هم در صورتی می تواند تبدیل به فعل شود که جزء دومش به قرینه حذف شده باشد که در این صورت معادل و

برابر با فعلی که پس از آن قرار می‌گیرد شود و البته این که بعضی از دستورنویسان، وجه وصفی را فعل نمی‌دانند می‌تواند در تائید همین مطلب باشد و اینکه این ۲ ساختار، متفاوت از همدیگر هستند؛ چنانکه در دستور خزائلی و میر میرانی آمده است، «وجه وصفی رویه فروزه ئی» در حقیقت فعل نیست بلکه جمله وارہ ئی است که قید حالت به شمار می‌آید و همچنین در این کتاب آمده است که «دو وجه وصفی و مصدری چون متوجه شخص متعین نیست وجوه غیر متعین نام دارد و در حقیقت از انواع فعل به شمار نمی‌آید (خزائلی و میر میرانی ۱۳۵۱-۱۲۰) چون فقط با توجه به شرایطی که گفته شد، می‌تواند تبدیل به فعل وصفی شود. دبیر سیاقی وجه وصفی را جزء افعال نمی‌داند و معتقد است که «وجه وصفی» همانطور که از نامش پیداست، فعل نیست وصف است. او بر خلاف بقیه دستورنویسان، آن را با افعال دیگر همنشین قرار نمی‌دهد و معتقد است که به جز ۲ مورد حذف به قرینه و حذف جزء دوم سوم شخص مفرد ماضی نقلی بدون قرینه، به کار بردن وجه وصفی، به جای فعل جایز نیست چون این جزء به تنهایی نه می‌تواند نوع ماضی را مشخص کند و نه در هر نوع ماضی، صیغه آن را نشان دهد و در پایان می‌گوید به کار بردن وجه وصفی به جای ماضی مطلق و استمراری و مضارع، در کل غلط است چون در ساختن این افعال، هیچ دخالتی ندارد. او وجه وصفی را لباس ناسازی می‌داند که ناآگاهان به قامت صیغه های افعال می‌پوشانند.

و مثالی که او می‌زند این است: «این مواضعه است که بنده «نوشته» تا بر رای عالی عرضه افتد» و «فراش» باد صبا را «گفته» تا فرش زمردین بگستراند» که در مثال اول «است» به قرینه حذف شده است و در مثال دوم نیز «است» که جزء دوم و سوم شخص مفرد ماضی نقلی است بدون قرینه حذف شده است. (دبیر سیاقی، ۱۳۵۲: ۴۷-۴۳) این نظر دبیر سیاقی نظریه درستی است البته او باید وجه وصفی را از فعل وصفی متمایز می‌کرد و اینطور بیان می‌کرد که فعل وصفی جز در شرایط حذف به قرینه نمی‌تواند با فعل دیگر در جمله، معادل و برابر شود و جزء فعل تلقی گردد. چون در شرایطی که فعل حذف به قرینه

باشد می تواند با فعلی دیگر که در جمله به صورت تمام و کامل آورده شده است هم همنشین شود و هم با آن معادل و برابر قرار داده شود.

### بحث و نتیجه گیری

با بررسی نظریات دستور نویسندگان در رابطه با وجه وصفی متوجه متفاوت بودن نظریاتشان در این رابطه می شویم و همچنین در می یابیم که این ساختار، ساختاری ساختگی است که می تواند از زبانهای بیگانه مثل زبان فرانسه گرفته شده باشد. به این صورت که شناسه پایانی آن که نشان دهنده شخص و زمان انجام فعل است از آن گرفته شده است که در زبان فرانسه هم به همین صورت است که شناسه پایانی از آن حذف می شود و به جای آن شناسه دیگری اضافه می شود. اما در رابطه با اینکه ۲ عنوان وجه وصفی و فعل وصفی از طرف دستور نویسندگان ارائه شده، طبق یافته ها استنباط می شود که این دو می توانند ساختاری مجزا ولی از لحاظ ظاهر، شبیه به هم داشته باشند. البته به این صورت که در ابتدا وجه وصفی را داشته ایم که در جمله، نقش صفت یا قید حالت را داشته است که این همان است که فرشید ورد از آن به شبه فعل وصفی یاد کرده است و با توجه به این که در جمله، نقش قید حالت یا صفت را ایفا می کرده پس از آن نمی توانسته واو یا حروف ربط دیگر شبیه به آن بیاید؛ همچنانکه در زبان گفتاری و نوشتاری نیز هیچ گاه پس از قید و صفت، حرف واو نمی آوریم؛ مثلاً نمی گوییم: علی بسیار خوب و می نویسد بلکه می گوییم علی بسیار خوب می نویسد. در مورد تعدد وجه وصفی نیز، هر دو حالت را می توانیم در جمله داشته باشیم به این صورت که هم یک وجه وصفی و هم وجه وصفی به صورت پشت سر هم می تواند بیاید که از لحاظ زمانی یا می توانند همگی در یک زمان خاص رخ داده باشند و یا اینکه به صورت پشت سر هم باشند.

مثلاً وقتی می گوئیم استاد نشسته، ردا به دوش کشیده، درس می داد، وجه وصفی نشسته و ردا به دوش کشیده که حالت فاعل را نشان می دهد هر دو در یک زمان و با هم صورت گرفته است یعنی استاد در حالتی که هم نشسته است و هم ردا به دوش

کشیده، درس می داد ولی در جمله دانشجو **وارد شده، سلام کرده**، سر جای خود نشست این دو وجه وارد شده و سلام کرده، همزمان صورت نگرفته اند بلکه دانشجو اول وارد شده و بعد سلام کرده، سر جای خود نشست که باید به این نکته توجه داشت. وجه وصفی همچنین حالت دیگری هم در جمله دارد که به صورت عبارت چند کلمه ای در جمله می آید که در واقع، شکلی دیگر از آن بوده است.

به مرور و با گذشت زمان، وجه وصفی تبدیل به فعل وصفی می شود البته چون پس از آن هیچ شناسه ای وجود ندارد و هیچ شخص و زمانی را نشان نمی دهد، نمی توان مطلقاً آن را فعل نامید بلکه فقط در صورتی که در جمله طوری قرار داده شود که شناسه آن را حذف به قرینه در نظر بگیریم در این صورت می توانیم آن را به جای فعل اصلی در نظر بگیریم که در این حالت در جمله هم با واو و هم بدون آن می تواند بیاید و هیچ محدودیتی ندارد. مثلاً در جمله شما قبلاً همکاری کرده و از این به بعد هم می کنید می بینیم که شناسه «اید» به قرینه حذف شده ولی می توانیم همکاری کرده (اید) را به جای فعل اصلی قرار دهیم و با می کنید هم نشین قرار دهیم و حرف واو بین دو فعل، هم می تواند بیاید و هم نیاید.

در رابطه با هم نشین قرار دادن فعل وصفی با افعال دیگر، این حالت وجود دارد یعنی فعل وصفی که در واقع نشان دهنده هیچ شخص و زمانی نیست را می توانیم با همه افعال وجوه دیگر هم نشین قرار دهیم ولی جانشین نمی توانیم قرار دهیم چون بحث هم نشینی با بحث جانشینی تفاوت دارد. در بحث هم نشینی فعل وصفی با حرف واو یا بدون آن در کنار افعال دیگر قرار می گیرد. (البته در صورتی که شناسه آن را به قرینه در ذهن خود در نظر بگیریم) مثلاً وقتی می گوئیم علی غذا را خورده و به مدرسه رفته است باید حتماً در نظر داشته باشیم که شناسه است آن به قرینه حذف شده است.

ولی در مورد جانشین یا معادل و مساوی قرار دادن با افعال دیگر، چنین امکانی وجود ندارد و هیچ وقت نمی تواند در ساختن فعل دیگر که به زمان ماضی، مضارع، امر یا مستقبل

باشد نقش داشته باشد چون وجه وصفی، خود ظاهری ناتمام از یک فعل است و نشان دهنده هیچ شخص و زمانی نیست و مسلماً چون خود فعلی ناتمام است نمی تواند در ساختن فعلی دیگر که کامل است دخیل باشد نه از لحاظ معنایی و نه از لحاظ ساختمان دستوری؛ مثلاً در جمله او عینکش را بر چشم زده مطالعه می کند، هیچ وقت نمی توانیم وجه وصفی بر چشم زده که نشان دهنده هیچ زمانی نیست را با فعل مطالعه می کند که مضارع اخباری است، معادل و برابر قرار دهیم. بنابراین این که فرشید ورد یا دیگران فعل وصفی را فعلی جانشین یا مشترک می نامند و معتقدند فعل وصفی با فعل پس از آن موازی و همسان است، نمی تواند نظریه درستی باشد و کاربرد آن به این شکل در جمله، نادرست است. در رابطه با تعدد فعل وصفی باز هم به این شرط که جزء دوم آن را حذف به قرینه بدانیم، کاربرد آن را در جمله می توانیم داشته باشیم.

## منابع:

- ۱- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، توس.
- ۲- احمدی، (بیرجندی) احمد (۱۳۵۴)، دستور زبان فارسی یا صرف و نحو، چاپ پنجم، تهران.
- ۳- ادیب طوسی، (۱۳۱۲)، دستور نوین، تهران.
- ۴- انزلی، حسن، (۱۳۴۶)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، ارومیه، انتشارات انزلی.
- ۵- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، (۱۳۷۶)، دستور زبان فارسی ۲، تهران، موسسه فرهنگی فاطمی.
- ۶- بصاری، طلعت، (۱۳۴۸)، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۷- بصیریان، حمید، (۱۳۹۰)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، قم، انتشارات بین المللی: ترجمه و نشر مصطفی .

- ۸- بهار، ملک الشعراء، (۱۳۸۸)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار.
- ۹- پروین گنابادی، محمد (۱۳۳۳)، دستور زبان فارسی، تهران، چاپ عطایی.
- ۱۰- پژوه، محمد (۱۳۴۶)، شالوده نحو زبان فارسی، چاپ اول، تهران.
- ۱۱- خزائلی، محمد و میر میرانی، سید ضیاء الدین (۱۳۵۱)، دستور زبان فارسی (جاویدان)، چاپ اول.
- ۱۲- خیام پور، عبدالرسول (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی، چاپ هفدهم، تبریز، انتشارات ستوده.
- ۱۳- دائی جواد، رضا، (۱۳۳۸)، دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، اصفهان.
- ۱۴- دبیر سیاقی، محمد (۱۳۵۲)، دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران، بی نا، چاپخانه حیدری.
- ۱۵- روایی، محمد (۱۳۷۰)؛ دستور زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات مولف.
- ۱۶- روایی، محمد و معصومی گیوی، جهانگیر، (۱۳۶۱)، دستور زبان فارسی به انضمام صد بیت تجزیه و ترکیب، مطابق با نظام جدید آموزشی، چاپ اول، انتشارات علوی.
- ۱۷- شفائی، احمد، مبانی علمی دستور زبان فارسی (۱۳۶۳)، چاپ اول، انتشارات نوین.
- ۱۸- شفیعی، محمود، (۱۳۴۳)، شاهنامه و دستور یا دستور زبان فارسی بر پایه شاهنامه فردوسی، انتشارات نیل.
- ۱۹- شهبازی، علی، (۱۳۶۴) دستور زبان فارسی نوین، چاپ دوم، انتشارات افشار.
- ۲۰- صالحی، پرویز (۱۳۷۱)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات هوش و ابتکار.
- ۲۱- صمصامی، محمد، (۱۳۴۶)، پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، تهران، انتشارات مشعل.
- ۲۲- طالقانی، سید کمال (۱۳۴۸)، اصول دستور زبان فارسی شامل صرف و نحو، تجزیه و ترکیب، مفردات، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر.
- ۲۳-.....(۱۳۴۳)، مختصر دستور زبان فارسی، اصفهان، انتشارات مطبوعاتی و



- کتابفروشی مشعل اصفهان.
- ۲۴- فرشید ورد، خسرو، (۱۳۹۱)، فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران، چاپ دوم، انتشارات سروش.
- ۲۵- فیروزمنش، هوشنگ، مسیح فقیه، سرکشیکی، منیژه، (۱۳۶۴) دستور زبان فارسی (راهنمای تجزیه و ترکیب)، تهران، چاپ اول، انتشارات مولفان.
- ۲۶- قریب، عبدالعظیم (۱۳۲۱)، دستور زبان فارسی، چاپ هفدهم.
- ۲۷- قریب، عبدالعظیم، همایی، جلال، یاسمی، رشید، فروزان فر، بدیع الزمان و بهار، ملک الشعرا (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی ۵ استاد، چاپ پارس، انتشارات مرکزی.
- ۲۸- مشکور، محمد جواد، (۱۳۵۰)، دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی، چاپ هفتم، انتشارات مطبوعاتی شرق.
- ۲۹- معینیان، مهدی، (۱۳۶۹)، دستور زبان فارسی با تجزیه و ترکیب قدم به قدم، چاپ ششم، انتشارات معینیان
- ۳۰- مولوی، عباسعلی (۱۳۵۹)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات تابان.
- ۳۱- نائل خانلری، پرویز (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی، چاپ سیزدهم، انتشارات توس.
- ۳۲- ناظمی، حسن (۱۳۳۹)، دستور نو یا راهنمای تجزیه و ترکیب جمله های فارسی، بروجرد، انتشارات مطبوعاتی شرق
- ۳۳- نوروزی، جهانبخش (۱۳۷۳)، دستور زبان روان و ساخت زبان فارسی امروزی، چاپ اول، شیراز، انتشارات راهگشا
- ۳۴- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۳)، دستور زبان فارسی گفتاری، چاپ اول، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
- ۳۵- وحیدیان کامیار و عمرانی، غلامرضا (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی ۱، تهران، انتشارات سمت.
- ۳۶- وزین پور، نادر (۱۳۷۵)، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات معین
- ۳۷- وفایی، عباسعلی (۱۳۹۰)، دستور کاربردی متن ادبی، تهران، انتشارات سخن.

۳۸- یار محمدی، لطف ا....، کاووسی، محمود، صدیقی، فیروز، (۱۳۷۰)، بررسی نارسائیه‌ها و ناهماهنگیهای دستور زبان فارسی در کتابهای دوره راهنمایی و دبیرستان، شیراز، نشر دانشگاه شیراز.

۳۹- یزدگردی، امیر حسین، (مقدمه نقشه المصدر)

۴۰- یوسفی، حسین علی، (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی ۲۰۱، چاپ دوم، تهران، نشر روزگار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی